

فرمود و دیگر از طرف جیب همین سوال کرد و همین جواب  
 پیشیند و همین از تقاضای آنحضرت روی مبارک  
 باز کرده فرمود که فهم نیکی دین است که غضب زوی  
 و در کلام مجید است که والکاملین العیظ و العاقین عن  
الناس و علاج غضب چون سایر امراض برعکس است  
 آن تواند بود پس اگر محبت باشد و آن ظنی است کاذب  
 در حق خود باستحقاق تخطی که فی الواقع مستحق آن  
 نباشد طریق دفعش آنکه ملاحظه تقاضی و معایب خود  
 نماید و با آن محال دیگران هم اعتبار کند بر یکس نیست  
 که اگر بنظر انصاف اعتبار سال آورد و محال که خفیه  
 او باشد ظاهر نشود محضرت حق سبحان و تعالی در ذرات  
از ذرات موجودات نظیر اسمی قاسم و مرات صفی  
معین گردانیده که چیزی را در آن شرکت نیست دور  
 نظام عالم هر ذره را در خلیقه حق سبحان ملک چو طایر سما

بکار است

بکار است یکس حق سبحان و اگر افتخار باشد بعد از  
 بدنی یا خارجی مثل مال و جمال یا نسب یا جاه اگر مال است  
 عاقل را معلوم است که امر خارجی خصوصاً که از اوقات و  
 و غضب و تنب این نیست سبب افتخار شود آنست  
 و اگر جمال است تقرر است که چیزی که باندک عاقل  
 که بوجوب تبدیل مزاج باشد در معرض زوال است نه  
 نه لایق بنا باشد این دانش و جمال حق سبحان بر مال و جمال  
 خویشتر غرّه مشو حق سبحان کما فی الشیء بر بند و این را بهی  
 و اگر نسب است که عبارت از شرف یکی از پدر است  
 چون فرض کنیم که آن پدر حاضر شود و گوید که این شرف  
 که تو دعوی میکنی بحقیقت مراست ترا در نفس خود چه  
 شرفیست که بدان افتخار توانی کرد از جواب عاجزاید  
 و ایضا شاید که یکی از فضلا و زمان با پدرش معاشره  
 کند در آن شرف بروراج آید پس چگونه است

Copyright © King Saud University